

انجمن‌های ادبی از آغاز شعر فارسی دری تا

سال ۱۳۳۵ هـ

دکتر عباس کی‌منش

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۶۱ تا ۷۹)

چکیده:

نگارنده بر آن است که چگونگی تشکیل انجمن‌های ادبی را در ایران از آغاز شعر فارسی دری در بازجستی هر چند کوتاه در قلم آرد و بدین نکته اشارت کند که نخستین تشکّل انجمن‌های ادبی در دربارهای سلاطین فرصت ظهور یافته است و شاعران اگر چه در مواردی در مدح سلاطین راه مبالغه پیموده‌اند ولیکن نقش حساس آنان را در نگاه داشت زبان فارسی و استقلال ملی و مذهبی نادیده نتوان گرفت.

افزون بر دربارهای سلاطین و رجال سیاسی، این انجمن‌ها در منازل ادبا و شاعران و در قرون متأخر در قهوه‌خانه‌ها تشکیل می‌شده است.

واژه‌های کلیدی: انجمن‌های ادبی، دربار سلاطین، انجمن‌های ادبی

عنصری، فرخی و امیر علیشیر نوایی.

مقدمه :

شاعری جز طبع روان ذوق خلاق را می‌طلبد و نویسندگی مایه علمی فراوان را. بنابراین قواعد و رموز و ظرایف شاعری و نویسندگی لایق آموختن است و فراگیری. شاعران در دو سوی متفاوت جای دارند. این سویی‌ها در بیابان «یتبعهم الغاوان» سرگردانند و بر آن سویی‌ها «ألا الذین آمنوا» فرو خوانند.

از اواخر دوره طاهریان که نخستین نمونه‌های شعر عروضی به زبان فارسی دری فرصت ظهور یافت، خواه ناخواه شاعران را «انجمنی» می‌بایست بود.

نام حنظله باد غیسی که ظاهراً وی را دیوان شعری هم بوده است از سرایش شعر عروضی در آن ایام حکایت دارد. اگر چه طاهریان را به زبان و فرهنگ ایرانی چندان علاقه‌ای نبوده است. چه گفته‌اند که عبدالله طاهر کتابی را که حاوی قصه وامق و عذرا بوده در آتش سوخته است.

از اشعار فیروز مشرقی و محمود وراق ابیاتی ضبط تذکره‌هاست؛ گفته مؤلف تاریخ سیستان درباره محمد بن وصیف سیستانی دبیر رسایل یعقوب لیث که «اول شعر پارسی اندر عجم او گفت، و پیش از او کسی نگفته بود» (تاریخ سیستان، ۲۱۰). دور از مسامحه نتواند بود. اگر چه استاد فقید دکتر ذبیح الله صفا در اثبات آن با پژوهشی عالمانه بحث فرموده‌اند (صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۱۶۶). اقوال گذشتگان گاهی پژوهندگان را به پرتگاه گمراهی می‌کشاند. همچنانکه قول صاحب لباب الالباب که آدم صفی را نخستین کسی دانسته است که در سخن را در سلک نظم آورده از آن مقوله است. و نوشته مصنف «تذکره شام غریبان» را که بر همان عقیده رفته است اعتبار نیست «نرائن شفیق، تذکره شام غریبان، ص ۱۶). در همه اقوالی که در مآخذ کهن درباره نخستین شاعر جهان و یا نخستین شاعر زبان فارسی آمده است به سبب احساسات رقیق و عواطف عمیق نویسندگان آنها احتمال خلط و تحریف و تصرف بسیار تواند رفت. چه در برخی از

این مآخذ نمونه سادگی فکر و بیان -جالب نظر است و در برخی دیگر درشتی و خشونت لفظ و معنی مشهود. گاهی اوزان اشعار بازمانده شاعران در ترازوی عروض سخته و مستقیم نیست و زمانی سخته و وقفه در آنها نشانه گویای ابتدایی بودن اشعار، و استقامت وزن جز با کشش اصوات به صلاح باز نتواند آمد (زرین کوب، دکتر عبدالحسین، از گذشته ادبی ایران، ص ۲۱۷).

کثرت شعرا در دربار سامانیان نشان می دهد که غالب آنان خود از درک معنی و لطف جمال شعر بهره مند بوده اند. تأثیر قصیده «بوی جوی مولیان» رودکی در پرده عشاق در طبیعت امیر نصر سامانی که بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی به بخارا نهاد (نظامی عروضی، چهار مقاله، ص ۵۲) نشانه ای است از گرمی بازار شعر در دربار سامانیان و از داستان مجلس امیر نصر که در قصیده نونیه این شاعر آمده است علاقه ابن امیر به شعر و ادب پارسی و تشکیل مجالس شعر ادراک تواند شد؛ چه بلعمی و ریر امیر نصر به پیشنهاد او ذوق رودکی را به نظم کلیده و دمنه برانگیخته است.

تشویق و حمایت امرای سامانی و تشکیل محافل شعر و شاعری و پیدایش نمونه بسیاری از شعرای خوش قریحه و پرمایه چون شهید بلخی، ابوالحسن مرادی، رودکی، دقیقی، کسایی و بسیاری دیگر در دربار سامانیان پایه سخن را در روانی و پرباری و استواری بدانجا رسانید که طرز آنان در شاعری نمونه و سرمشق شاعران ادوار بعد گردید؛ و چه بعدها عنصری و فرخی شیوه شاعری آنان را شایسته پیروی یافتند. این تأثیر را در اذعان عنصری توان دید آن جا که می گوید:

غزل رودکی وار نیکو بود غزل‌های من رودکی وار نیست

اگر چه بکوشم به باریک وهم بدین پرده اندر مرا بار نیست

(عنصری، دیوان، ۳۰۳)

دربار سامانی میعادگاه شاعران و سخنوران و عالمان بود و بخارا مرکز عظمت و

کعبه قدرت و مجمع: مفسران، محدثان، خطیبان، منجمان، واعظان، طیبیان، فقیهان، مفتیان، حفاظ. و وزیران این طایفه چون بلعمی و عتبی به پارسی و تازی آثار ارزنده‌ای پدید آورده‌اند. بعضی از امرای سامانی خود اهل فضل و ادب بودند و در مجالس مناظره علما و مجالس مشاعره شعرا شرکت رسمی داشتند. چنانکه «ابوطیب مصعبی» صاحب دیوان نصر بن احمد سامانی از افاضل عصر خویش بود و ابوعلی بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح نیز ادیب و فاضلی بود به کمال و ترجمه تاریخ طبری بر فضل او گواهی صادق.

آل بویه که از شمال ایران در فش آزادی برافراشته بودند و بر ایران جنوبی و عراق چیره گشته و به اندازه دشمنی با سامانیان هم چشمی داشتند اگر چه به گسترش زبان دری گرایشی نشان نمی‌دادند اما در زبان و ادب تازی مایه ایجاد سبکی نو گردیده بودند و در حلقه این طایفه کسانی چون ابن عمید و صاحب بن عبّاد سرآمد انجمن سرایندگان تازی گوی شده بودند (گوهرین، دکتر سید صادق، حجة الحق ابوعلی سینا، ص ۱۵۸).

همچنین ابوالحسن علی بن الیاس آغاجی از رجال این دوره خود شاعر بود و به دوزبان پارسی و تازی شعر نیکو می‌سرود. و ابوالمظفر طاهر بن فضل چغانی از آل محتاج که از سوی سامانیان بر ولایت چغانیان فرمان می‌راند قریحه ادبی داشت و ذوق شاعری از آن روی بود که فرّخی با قصیده به مطلع زیر راه دربار او پیش گرفت:

با کاروان حله برفتم زسیستان با حله تنیده زدل، بافته زجان

(نظامی، چهارمقاله، ص ۵۸)

دیری نپایید که دربار محمود غزنوی محل اجتماع شاعران بزرگی چون عنصری و فرّخی و منوچهری و جمع کثیری دیگر که در تذکرها از آنان نام رفته است، گردید.

از نگاه نگارنده شاید نخستین «انجمنی» که از مشاعره شاعران پدید آمده است؛

انجمنی باشد که دولت‌شاه سمرقندی افسانه‌وار بدان پرداخته است:

«ابتدای حال فردوسی آن است که عامل طوس برو جور و بیدادی کرده و به شکایت عامل طوس به غزنین رفته و مدّتی به درگاه سلطان محمود تردّد می‌کرد و مهمّ او میسر نمی‌شد و به خرج البوم درماند، شاعری پیشه ساخته قطعه و قصاید می‌گفت... و درس او آرزوی صحبت استاد عنصری بود و از غایت جاهِ عنصری، او را این آرزو میسر نمی‌شد تا روزی... خود را در مجلس عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرّخی که هر دو شاگرد عنصری بودند حاضر بودند، استاد عنصری فردوسی را چون مرد روستایی شکل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعرا جز شاعر نمی‌گنجد، فردوسی گفت بنده را نیز درین فن اندک مایه شروعی هست، استاد عنصری جهت آزمونِ طبع او گفت، ما هر یک مصرعی می‌گوییم اگر تو مصرعِ دیگر گویی ترا مسلّم داریم: عنصری گفت: چون عارض تو ماه نباشد روشن، عسجدی گفت: مانند رخت گل نبود در گلشن، فرّخی گفت: مژگانت گذر همی کند. از جوشن، فردوسی گفت: مانند سنانِ گیو در جنگ پشن. همگان از حُسن کلام او تعجب کردند و آفرین گفتند، استاد عنصری فردوسی را گفت زیبا گفتی؛ مگر ترا در تاریخ ملوک عجم و قوفی هست؟ گفت بلی و تاریخ ملوک عجم همراه دارم، عنصری وی را در ابیات و اشعار مشکله امتحان کرد و فردوسی را بر شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت، گفت ای برادر معذور دار که ما فضل ترا نشناختیم (دولت‌شاه، تذکرة الشعراء، ص ۴۲-۴۳) و قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۸۷ و نیز آذر بیگدلی، آتشکده، بخش دوم، ص ۴۷۹).

آزمون شاعران

اگر چه نوشته دولت‌شاه به نظر افسانه می‌آید و عنصری، فرّخی و عسجدی خود

روزگار پیری فردوسی را دیده‌اند اما چند نکته شایان توجه است؛ نخست تشکیل مجالس شعرا و دیگر آزمون شاعران در بوتۀ شاعری بوسیله استادان سخن. موضوع امتحان شعرا از مسایلی است در خور نگرش بسیار. که معمولاً شاعر را در آن می‌آزمودند و این در همه ادوار شعر تا دوره‌های اخیر معمول است. سخن بوده است کسی که دعوی شاعری می‌کرد و بر آن بود که در جمع استادان سخن نام برآورد، به انواع و انحاء طرق مورد آزمایش قرار می‌گرفت و استادان موضوعی را مبنی بر آزمایش طبع شاعر مطرح می‌نمودند تا او بر ارتجال در آن موضوع قصیده بپردازد؛ زیرا تا قرن ششم مهمترین نوع شعر قصیده بود به همین سبب بدیهه‌گویی از اهم لوازم شاعری شمرده می‌شد و کسی که در این معنی پیاده می‌نمود به دربار سلاطین راه نمی‌توانست برد. چه نظامی گوید:

«در خدمت پادشاه هیچ بهتر از بدیهه گفتن نیست که به بدیهه گفتن طبع پادشاه خرم شود و مجالس‌ها برافروزد و شاعر به مقصود رسد» (نظامی چهارمقاله، ص ۳۱).

نخستین آزمایش امیر معزی در شعر بدیهه‌ای بود که می‌بایست در صفت ماه نو رمضان که ملک‌شاه دیده بود، بگوید و باز در بارۀ تشریف سلطان که یکی از اسبهای خاص وی بوده است، از او بدیهه‌ای می‌خواستند (چهارمقاله، ۴۲-۴۳). و ازرقی شاعر به بدیهه‌ای که در مجلس نرد طغانشان بن الب ارسلان گفت، جان خود و همکاران خویش را از شمشیر آن شاهزاده رهانید (چهارمقاله، ص ۴۴) و سید الشعرا رشیدی سمرقندی به دستور خضر خان در مجلس سلطان بر بدیهه شعری در جواب اعتراض عمیق بر اشعار خویش به رشته نظم کشید (چهارمقاله، ص ۴۷) و امثال این موارد که بسیار است و ما را مجال نگارش تنگ؛ ولی، همه اینها بر تشکیل مجالس شعر دلیلی است قاطع.

التزام‌های دشوار

التزام‌های دشواری که در کار شاعری تکلیف می‌شد نوع دیگری از این آزمون‌ها بود و نیز التزام به ردیف‌های سخت آزمونی دشوار می‌نمود. از این دست است امتحانی را که از دهقان علی شطرنجی به علم آوردند. عوفی گوید: «در ماوراءالنهر آن روز که خورشید به حوت آید، همان روز لک‌لک بدان دیار آید، و خلقتی به رسیدن او شادی کنند و او را مبشّر قدوم بهار خوانند. دهقان علی را امتحان کردند که قصیده لک لک ردیف پرداخت در غایت لطف. و آنگاه ابیاتی چند که در خاطر داشت به تحریر آورد (عوفی، لباب الالباب، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰).

و محمد بن عمر الفرقدی قصیده‌ای گفت به امتحان افاضل، ردیف تیغ و قلم، و سخت لطیف:

کس از ملوک جهان یادگار تیغ و قلم نبوده است مگر شهریار تیغ و قلم
(عوفی، لباب الالباب، ج ۲، ص ۳۱۲)

و شاعری دیگر که وی را نام عبدالرافع بن ابی الفتح هروی است قصیده‌ای به رسم امتحان با ردیف آستین پرداخته است:

جانامپوش بر گل رخسار آستین وز خون مرا مخواه چو گلنار آستین
(عوفی، لباب الالباب، ص ۳۳۰)

شاعری به نام حکیم جنتی را وقتی «به قصیده‌ای امتحان کردند با ردیف پیاله، این قصده بر بدیهه بگفت:

جو آرد سوی لب دلبر پیاله کند لعلش پر از شکر پیاله...
(عوفی، لباب الالباب، ص ۳۹۰)

قصاید غزای کمال الدین اسمعیل اصفهانی (شهادت ۶۳۵ ه.ق.) در آغاز جوانی موجب شده بود که گروهی از شاعران در شاعری وی تردید روادارند. چنانکه بارها او را با ردیف‌های دشوار چون «اسب» و «انگور» آزمودند:

اینک مطلع قصیده با ردیف «انگور» در بحر مجتث مثنی مخبون مقصور اصلم
مُسیغ «مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فع لان)

شگرف برگ نهادست در رزان انگور در خزانه گشادست بر خزان انگور
(کمال الدین اسمعیل، دیوان ۹۸۹)

تردید در شاعری شاعران تا این سالهای اخیر که هر ناشاعری را در جرگه
شاعران راه نبود معمول بوده است. چه استاد ملک الشعراء بهار را پیش آمده است
و ما در این باره قلم را در مقالتهی دیگر بگردانیم.

این آزمونهای دشوار وسیله مطمئنی بود برای آن که هر شاعر کم استعدادی راه
نفوذ و رسوخ در صف شعرای بزرگ در دربار سلاطین راه نجوید و توفیق راه یافتن
به دربارها شاعرانی را دست دهد که جودت ذهن و صفای ذوق با تحصیلات
متممادی و زحمت بسیار در کسب دانش همراه کرده بودند.

این عوامل مؤثر مرسوم مجالس شعرا در قرن پنجم و ششم، که تا قرن نهم کما
بیش ادامه داشت می توانست شاعرانی فاضل و زبان آور و به قول نظامی مستطرف
در انواع علوم و متبحر در انواع دانش ها تربیت کند.

اختلاف های میان شاعران نیز از مجالس شعرا مایه می گرفت و ریشه در
انجمن ها و مجالس شاعران داشت. مثلاً اختلاف نظر فتوحی با انوری که سرانجام
به اختلاف مردم بلخ با انوری کشید، و همچنین نطفه اختلاف میان خاقانی و مجیر
بیلقانی نیز در همین مجالس شعر بسته شد و یا اختلاف میان خاقانی با ابوالعلاء
گنجه ای که استاد و پدر زن و مربی و مشوق خاقانی بوده و از خاقان اکبر منوچهر
تخلص «خاقانی» را برای او گرفته است موضوعی است که ریشه در مجالس شعرا
دارد که رنجش میان این استاد و شاگرد را سبب گردیده و ابوالعلاء را وادار به اظهار
تربیت ها و مهربانیهای خود نسبت به او کرده است:

تو ای افضل الدین اگر راست پرسی به جان عزیزت که از تونه شادم

چو رغبت نمودی به شاگردی من به تو تحفه زرّ وصله سیم دادم
کمر را به تعلیم و شفقت ببستم زبان تو بر شاعری برگشادم
چو شاعر شدی بردمت نزد خاقان به خاقانیت من لقب بر نهادم
(خاقانی، دیوان، مقدمه، چهارده)

و یا هجویه‌هایی که برای او ساخته است همه ریشه در مجالس شعر دارد و هجوهای خاقانی چه در قصاید و چه در تحفه العراقین ابوالعلاء را همه برخاسته از مجالس شعر است، رنجش خاقانی از رشید و طواط نیز نتیجه انجمن‌های شعر است. ولی با اینهمه عوفی در لباب الالباب داستانی از خاقانی با شرف الدین حسام النسفی نقل می‌کند که دلیل است بزرگواری خاقانی را (عوفی لباب الالباب، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵). که استاد ملک الشعراء بهار بدان اشارت نموده‌اند (بهار، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۴۸-۴۹).

اشعاری را که مجیرالدین بیلقانی در ذم اصفهان پرداخته سبب شده است که فضلالی اصفهان آن هجا را از خاقانی دانسته، شرف الدین شفروه و جمال الدین اصفهانی، مجیر و خاقانی را هجا گفتند. چون قطعات هجو جمال‌الدین از اصفهان به شروان رسید، خاقانی که از شاگرد خود - مجیرالدین - دل‌تنگ بود از هجو خود بسیار متأثر شده و قصیده مفصل در مدح اصفهان و هجای مجیرالدین و گله از استاد جمال الدین منظوم داشته به اصفهان فرستاده است (جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص ۲) اینک مطلع گوهر شاهوار خزینه طبع خاقانی به تحریر می‌آید:

نگهت حور است یا هوای صفاهان جهت جوز است یا لقای صفاهان
(خاقانی، دیوان، ص ۳۵۳)

جمال الدین بعد از هجو خاقانی و پاسخ او قصیده‌ای غرّا در تقدیم معذرت به خاقانی فرستاد که مطلع آن قلمی می‌شود:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد

یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

(جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص ۸۵)

هجای شاعران یکدیگر را در ادوار بعد نیز ادامه یافت، چه ملّا طغرای مشهدی که نصرآبادی در تذکره خود او را تبریزی نوشته و در برخی مأخذ نیز او را قزوینی دانسته‌اند نسبت به صائب تبریزی سوء ادبی نموده که حسام الدین راشدی بدان اشارت کرده است:

(صائب) از پرده حیالوچی دختر هیج و خواهر بوچی

(سید حسام الدین راشدی، تذکره شعرای کشمیر، ص ۷۳۵)

در دوره تیموری - قرن نهم هجری - نیز در بارشاهان، یکی از عوامل مهمّ رواج شعر گشته و شاعری جزو زندگانی گروه کثیری از ایرانیان و سرگرمی آنان در هنگام فراغت شده بود و شاعران تنها به صرافت طبع شعر می‌سرودند و دیوان‌ها ترتیب می‌دادند و مجالس شعر ایجاد می‌کردند و یکی از این مجالس آن بود که امیر علیشیر نوایی در منزل خود ترتیب می‌داد و مجلس دیگر آن که بنابر نقل عرفات العاشقین در روزهای دوشنبه و جمعه در محضر عبدالرحمن جامی تشکیل می‌شد. (تقی الدین محمد اوحدی بلیانی، عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۷۹).

بی‌جهت نیست که جامی را «خاتم الشعراء» لقب داده‌اند که بعد از او دستگاه شعر و شاعری به اسلوب اساتید قدیم که در خراسان، فارس، عراق و آذربایجان معمول بود برچیده شد (حکمت، استاد علی اصغر، جامی، ص ۱۱۱). و لااقل بعد از وفات او که درست در شامگاه قرن نهم (۸۹۸) هجری روی داد تا قرن سیزدهم هجری ستاره‌ای درخشان که از قدر اوّل آسمان شعر شمرده شود در افق ادب پارسی طلوع ننمود (امیرکمال الدین حسین گازرگاهی، مجالس العشاق، ص ۲۴۶).

در قرن نهم به سبب شعر پروری سلاطین و شاهزادگان تیموری در مشرق که در سمرقند و هرات پایتخت داشتند، شاعران بسیار به ظهور رسیدند که غایت مقصود آنان از گویندگی اکتساب رزق و جلب نفع بود و از این رو مقام عالی سخن را انحطاطی روی داد و استاد جام از مشاهده این تنزل ادبی که جمعی فایده دوست نفع پرست تار و پود بساط سخنوری را دام صیادی و وسیله شیادی ساخته بودند زبان شکوه برگشاده است. برهان گننه ما را ابیاتی از دفتر اول سلسله الذهب شاهد است که جامی در تضمین این بیت:

«شعر در نفس خویشتن بد نیست ناله من زخست شرکاست»

ظهیر فاریابی گفته است:

پیش ازین فاضلان شعر شعار کسب کردی فضایل بسیار

بودی آراسته به فضل و هنر بودی آزاده از فضول سیر...

(جامی، سلسله الذهب، ۶۴)

قرائنی در کتب تذکره وجود دارد که دلالت بر تشکیل انجمن‌های ادبی و مجالس شعر دارد از آن جمله درباره مولانا شهیدی قمی شاعر قرن دهم آمده است که در زمان سلطان یعقوب ملک الشعرايي تعلق بدو داشت. گویند «بسیار خودپسند و خود رای بود، و هیچ کس در شعر او دخل نمی توانست کرد، و اگر دخل کردی رنجیده برخاستی و دیگر بدان مجلس نیامدی. وی سرانجام به هند رفت و در یکی از شهرهای گجرات ساکن گشت و در سال ۹۳۵ ه در حدود صد سالگی در آن دیار وفات یافت» (سام میرزا، تحفه سامی ۱۰۶).

خان احمد گیلانی پسر سلطان حسن کارکیا از فرمانروایان محلی است که در گیلان حکومت داشت. این خاندان به سبب خدمتی که هنگام پناهندگی شاه اسمعیل صفوی بدان ولایت کرده بودند، محل عنایت وی و شاه تهماسب گشته بودند. چنان که همین خان احمد در سال ۹۴۳ ه با آنکه کودکی یک ساله بود پس از

مرگ پدرش سلطان حسن به فرمان شاه تهماسب صفوی به جای او منصوب گردید. دیری بر نیامد که به غرور جاه بر خداوندگار خویش عصیان ورزید و به سال ۹۷۴ مقید و در قلعه قهقهه و سپس در قلعه اصطخر زندانی شد و همچنان در حبس بود تا آن که سلطان محمد خدابنده به هنگام جلوس خود (۹۸۵ هـ) او را آزاد ساخت.

خان احمد مردی ادیب و عالم بود و در شعر و موسیقی و هیأت و حکمت دستی قوی داشت و با صاحبان این فنون معاشرت و مصاحبت می نمود و درگاه او یکی از بزرگ ترین محل های اجتماع شاعران پارسی گوی در ایران بود.

استاد دکتر ذبیح الله صفا می نویسد: «بهر حال گیلان در دوره شکوه و جلال خان احمد از مرکزهای اجتماع شاعران و ادیبان و عالمان بود. لیکن چون او دوبار مقید و محبوس گردید آن اجتماع ارزشمند دوبار دستخوش تفرقه شد و بعضی از آنان که در این جمع بودند ناگزیر به هندوستان پناه بردند» (صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳). از جمله آنان اند میرفغفور لاهیجانی (آذریبگدلی، آشکده، بخش ۲، ص ۸۴۳) و طالب لاهیجی که خود در خدمت خان احمد گیلانی بود (همان مأخذ، ص ۸۴۰). خان احمد خود شعر می سرود و (احمد) تخلص می کرد.

نقد واره ها

نقد واره هایی که در تفضیل شاعری بر شاعر دیگر در تذکره ها به نظر می رسد دقایقی است بر اجتماع شاعران و تشکیل انجمن های ادبی. چنان که گوشه ای از این نقد واره ها را در تذکره دولت شاه و سایر تذکره ها و کتب ادب و تاریخ توان یافت. دولت شاه می نویسد: «... سلطان سعید الغ بیگ گورکان سخن جمال الدین عبدالرزاق را بر سخن فرزندش کمال الدین اسمعیل تفضیل می نهد و بارها گفتی عجب دارم که با وجود سخن پدر که پاکیزه تر است و شاعرانه تر چگونه سخن پسر شهرت زیاده

یافت، اما این اعتقاد مکابره است چه سخن کمال بسیار نازک‌تر افتاده و سهل ممتنع است...» (دولتشاه سمرقندی، تذکره، ۱۰۸). در تاریخ حزین نیز از این مقوله بحث رفته است. و نگارنده این سطور نیز شعر کمال‌الدین را نرم‌تر و لطیف‌تر از شعر جمال‌الدین در ترازوی نقد دیده است، چه در قصاید و چه در غزلیات. در قرن ششم و سرآغاز قرن هفتم نشانه‌هایی از نقد ادبی در انجمن‌های ادبی و مجالس شاعران توان یافت، از جمله در شعر کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی چنان که گوید:

هرکه شعری برد بر ممدوح کند آن را به نقد خود مجروح
من و ممدوح هر دو همکاریم حال هر یک چو می‌شود مشروح
نیست زر در میان، همه سخنست وزن بر ما و نقد بر ممدوح
(کمال‌الدین اسمعیل، دیوان، ۵۸۸)

غرض آن که مجالس شعرا در دربار سلاطین همراه بود با انتقاد شاعران و اگر سلطانی را ذوق ادبی بود و یافهم شعر می‌توانست کرد بر اشعار شاعران انگشت انتقاد می‌نهاد که موارد مذکور از آن جمله است که تحریر افتاد.

عنوان ملک الشعرائی

عنوان ملک الشعرائی در دربار سلاطین و وزراء دلیل دیگری است برگرد آمدن شاعران در دربار و تشکیل مجالس شعر و اظهار نظرهای شاعرانه و نیز تربیت شاعران برای گذراندن قصایدی در مدح پادشاهان و شرح جنگ‌ها و قهرمانیهای آنان و یا تسکین آلام سلاطین در موارد گوناگون اعم از تهنیت و تسلیت. آنچه گفته آمد همه براهینی است بر تشکیل مجامع شعر چه در دربارهای سلاطین و رجال سیاسی و چه در منازل شاعران و ادیبان و چه در قهوه‌خانه‌ها که سخن در این باره جای دیگر نشیند.

انجمن ادبی مشتاق

در اواخر دوره افشارها و کمی پیش از آنکه فتحعلی شاه گویندگان و سخنوران را در دربار با شکوه خودگرد آورد، ذهن مردم از سبک متکلف دوره مغول و تیموریان و عبارت پردازیه‌ها و نکته‌سنجی‌های سبک هندی آزرده و ملول گردید و نهضت نسبتاً مهمی در شعر فارسی ایجاد شد.

شهر اصفهان اگر چه در عهد استیلای افغانه خرابی‌ها دیده و مردم آن پراکنده و بی سر و سامان شده بودند. و با این که کریم خان زند مردی شعر دوست و شاعر پرور نبود و خود در اصفهان اقامت نداشت و به ظاهر امر، موجبات سیاسی و اجتماعی برای ایجاد چنین نهضتی در این شهر وجود نداشت، ولی اصفهان کانون نهضت جدید ادبی شد. چه دو سه تن مرد خوش قریحه و صاحب ذوق یکباره روی از سبک رایج هندی بر تافتند و به تتبع طرز و شیوه استادان پنج شش قرن پیش پرداختند و زمینه پیدایش گویندگان از خود بزرگ‌تر را فراهم آوردند.

مشهورترین آنان که پیشقدمان این نهضت ادبی بودند، میر سید علی مشتاق اصفهانی (م ۱۱۷۱ ه.ق)، سید محمد شعله اصفهانی (م ۱۱۶۰ ه.ق)، میرزا نصیر اصفهانی (م ۱۱۹۲ ه.ق)، بود که در رأس آنان مشتاق اصفهانی قرار داشت و همگی خود ذوق و قریحه لطیفی در غزل سرایی داشتند و در میان اینان مشتاق بیش از همه کوشید و دیگران را به استقبال و تتبع سبک کلام استادان قدیم رهبری کرد.

انجمن ادبی نشاط اصفهانی

در زمان سلطنت آغا محمدخان قاجار، میرزا عبدالوهاب نشاط، که کلاتر اصفهان بود، به حکومت آن شهر رسید و انجمنی از سخنوران در پیرامون او گرد آمدند. این انجمن به امور ادبی و اسلوبهای گوناگون کلام از انجمن اول بیناتر بود.

ولی پس از آنکه فتحعلی شاه قاجار نشاط را به تهران احضار کرد، رشته انجمن نشاط گسیخته شد و اعضای آن پراکنده گردیدند (آرین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ص ۱۴).

انجمن خاقان

آقا محمد خان قاجار، مؤسس سلسله قاجاریه، به واسطه اشتغال به جنگ، طبعاً فرصتی برای تشویق شعرانداشت، اما برادرزاده و جانشین او فتحعلی شاه. دربار با شکوهی در تهران تشکیل داد و بر آن شد که زندگانی درباری پر عظمت روزگاران باستان را تجدید کند و دربار خود را نظیر دربار سلطان محمود غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی سازد. او مردی بود ایلاتی و از دنیا بی خبر، بسیار خوشگذران و طالب تکثیر اولاد و با این همه با استعداد و دست کم با سواد. مردی که از تاریخ ایران خبر داشت و شاهنامه می خواند و خود از شاعری بی بهره نبود چنانکه غزلیات بسیاری با تخلص «خاقان» از او بازمانده است.

گذشته از او که شاعران را محمود وار جایزه‌های سرشار ارزانی می داشت، بزرگانی مانند قائم مقام فراهانی که خود نویسنده و اهل فضل و کمال بودند و تشویق گویندگان و نویسندگان را همّت در میان می آوردند. شاهزادگان قاجار خود در دوران کودکی شعر و ادب می آموختند و حمایت از شعرا را برای خود نوعی تشخص و تعین می شمردند و در این کار سبقت می جستند و صلوات و جوایز ارزشمند به شعرا ارزانی می داشتند.

بدین قرار، صدها شاعر قصیده گو و غزلسرا، که محور همه آنان ملک الشعرای صبا کاشانی بود، به امید نزدیک شدن به مرکز قدرت و گرفتن صله و کسب نام «بهترین شاعر» و ربودن لقب ملک الشعرای، از هر سو پیرامون شاه شاعر و شعر شناس گرد آمدند و انجمنی به نام «انجمن خاقان» تشکیل دادند که از میان آنان چند شاعر مستعد و با قریحه مانند صبا، نشاط و مجمر اصفهانی برخاستند (آرین پور،

یحیی، از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۱۵).

انجمن ادبی دانشکده

در آغاز زمستان سال ۱۲۹۵ خورشیدی استاد ملک الشعراء بهار با جمعی از شاعران و ادیبان جوان انجمنی در تهران تشکیل داد که نام آن را «انجمن ادبی دانشکده» نامیدند.

کار انجمن در آغاز با استقبال از اشعار شاعران کهن شروع شد که گاهی موضوعاتی مطرح می‌کردند که اعضای انجمن بر روی آن موضوعات شعر می‌ساختند این جریان نزدیک به یک سال طول کشید، تا در اوایل آبانماه سال بعد هنگامی که اعضای انجمن فزونی یافته بود و دیدگاهها نیز تنوع بیشتری را نشان می‌داد، این انجمن به برنامه خود وسعت و ژرفایی دیگر بخشید و از استقبال پای فراتر نهاد و به دیدگاههای علمی و فرهنگی غرب توجه کرد. بنابراین در ادبیات و تاریخ، بحث‌هایی نه بی ارتباط با سیاست و مسایل جهانی مطرح گشت و این همه هوادارانی جدی در میان اعضا انجمن یافت و جرگه کوچک دانشکده به فضاهای وسیع‌تری فراتر از محدوده ادبیات قومی خود راه جست.

گشوده شدن این دریچه تازه، و برخورد آراء و عقاید در خور انجمن سبب شد تا اعضای آن «با ارتقاء فکری و تکامل فنی» خود به مرحله تازه‌ای از زندگی و فعالیت ادبی گام نهاد.

نه تنها بخش‌هایی از مرامنامه انجمن تغییر یافت و هدف‌های تازه‌ای در شناخت آثار فکری و ادبی جهان و تحلیل و نقد ادبیات و فرهنگ ایران در آن گنجانیده شد، بلکه مقرر گردید انجمن مجله‌ای نیز منتشر کند.

بهار، که از بنیانگذاران انجمن و رئیس آن بود، در سال ۱۲۹۶ خورشیدی امتیاز مجله دانشکده را به دست آورد و از اوایل سال ۱۲۹۷، چنان که یاد شد مجله

دانشکده را منتشر کرد. اما این نخستین مجله ادبی در تاریخ معاصر ایران نبود. مجله دانشکده دومین مجله ادبی است که با یک روح جوان و بارنگ و بوی ادبیات جدید در عالم ادبیات جلوه گر شد. اعضای انجمن ادبی دانشکده عبارت بودند از ملک الشعراء بهار، رشید یاسمی، سعید نفیسی، میرزا ابوتراب عرفان، شیخ الرئیس افسر، سید ابوالقاسم ذره، احمد مقبل، علی اشرف خان، یحیی ریحان، علی اصغر شریف، سید رضا هنری، محمد علی مینو، حبیب الله امیری، ابراهیم الفت و عبدالله دیده بان (مجله دانشکده چاپ ۱۲۹۷ هـ.ش و دیوان یحیی ریحان).

انجمن ادبی فرهنگستان ایران

فرهنگستان ایران در سال ۱۳۲۵ شمسی تصمیم به تأسیس دو انجمن گرفت. یکی انجمن ادبی فرهنگستان ایران و دیگری انجمن علمی فرهنگستان ایران، و در سیصد و بیست و دومین جلسه عمومی خود تأسیس این دو انجمن را برای اجرای بخشی از وظایف مندرج در ماده دوم اساسنامه تصویب نمود. به دنبال تأسیس انجمن ادبی و انجمن علمی، در روز دوشنبه سی ام دی ماه ۱۳۲۵ شمسی عده‌ای از دانشجویان، ادیبان و شاعران به عمارت فرهنگستان دعوت شدند، و جلسه‌ای به ریاست حسین سمیعی گیلانی (ادیب السلطنه) رئیس فرهنگستان ایران تشکیل شد. در این جلسه استاد محمد تقی بهار ملک الشعراء، جلال الدین همایی، بدیع الزمان فروزانفر، امیر خیزی، ابراهیم پور داود، محمد علی ناصح، دکتر علی اکبر فیاض، دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر حسین خطیبی مأمور شدند که اساسنامه‌ای برای انجمن ادبی بنویسند. این اساسنامه نوشته شد و در جلسه دوم انجمن که در بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۲۵ تشکیل گردید، تقدیم رئیس فرهنگستان شد.

در همین جلسه استاد محمد تقی بهار ملک الشعراء به ریاست انجمن ادبی فرهنگستان ایران برگزیده شد و استاد احمد اشتری و استاد محمد علی ناصح به عنوان نایب رئیس انجمن انتخاب شدند و استاد حبیب یغمایی، استاد احمد گلچین معانی، استاد دکتر حسین خطیبی به عنوان منشی انجمن و استاد احمد سهیلی خوانساری به عنوان صندوقدار انجمن انتخاب گردیدند (بدره‌ای فریدون، گزارشی درباره فرهنگستان ایران، ص ۹۶ و ۹۸، ۱۳۵۵).

منابع:

- ۱- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ مؤسسه خاور، تهران، ۱۳۱۴ ش.
- ۲- صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، ج ۱، چ دهم، ۱۳۷۳ ش.
- ۳- نرائن شفیق، تذکره شام غریبان، به کوشش محمد اکبرالدین صدیقی، چاپ کراچی، ۱۹۷۷ م.
- ۴- محمد عوفی، لباب الالباب، با تصحیحات سعید نفیسی، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۵ ش.
- ۵- زرّین کوب، دکتر عبدالحسین، از گذشته ادبی ایران، انتشارات بین المللی الهدی، چ اول، سال ۱۳۷۵ ش.
- ۶- گوهرین، سید صادق، حجة الحق ابوعلی سینا، انتشارات توس، چ سوم، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- ۷- نظام عروضی، چهار مقاله، تصحیح استاد فقید دکتر محمد معین، انتشارات زوار، چ سوم، ۱۳۳۳ ش.
- ۸- دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، چ کلاله خاور، تهران ۱۳۳۸ ش.
- ۹- آذر بیگدلی، آتشکده، بخش دوم، با تصحیح و حواشی استاد فقید دکتر سید حسن سادات ناصری، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- ۱۰- کمال الدین اسمعیل، دیوان، به اهتمام استاد فقید دکتر حسین بحرالعلوم، انتشارات دهخدا، سال ۱۳۴۸.
- ۱۱- خاقانی، دیوان، تصحیح استاد فقید دکتر ضیاءالدین سجادی، چ زوار، تهران، ۱۳۳۸ ش.

- ۱۲- بهار، استاد فقیه محمد تقی، سبک‌شناسی، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ج ۳، سال ۱۳۳۷ ش.
- ۱۳- جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، با تصحیح و حواشی استاد علامه حسن وحید دستگردی، چاپخانه ارمغان، ۱۳۲۰ ش.
- ۱۴- سید حسام‌الدین راشدی. تذکره شعرای کشمیر، چ پاکستان، ج ۲، ۱۳۴۶ ش.
- ۱۵- تقی‌الدین محمد اوحدی بلیانی، عرفات العاشقین، ج ۲، چ سنگی هند.
- ۱۶- حکمت، استاد علی اصغر، جامی، تهران ۱۳۶۳ ش.
- ۱۷- امیر کمال‌الدین حسین گازرگاهی، مجالس العشاق، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۸- جامی، هفت اورنگ، تصحیح آقای مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، ۱۳۶۶.
- ۱۹- سام میرزا صفوی، تحفه سامی، طبع ارمغان، ۱۳۱۴ ه.ق.
- ۲۰- حزین، تاریخ، چ اصفهان، کتابفروشی تأیید، ۱۳۳۲ ش.
- ۲۱- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، آشنایی با نقد ادبی، انتشارات سخن، ۱۳۷۲ ش.
- ۲۲- قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، کتابفروشی اسلامیة، جمادی الاول، ۱۳۷۶ قمری.
- ۲۳- سعید نفیسی، رساله مجند همگر، مجنه مهر
- ۲۴- آریز پور، یحیی، از صبا تا نیما، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۴.